



شیخ محمود شبستری « گلشن راز »

بخش ۴۶ - قاعده در بیان معنی حشر

۱	ز تو هر فعل که اوّل گشت صادر	بدان گردی به باری چند قادر
۲	به هر باری اگر نفع است اگر ضرر	شود در نفس تو چیزی مدخر
۳	به عادت حالها با خوی گردد	به مدّت میوه‌ها خوش بوی گردد
۴	از آن آموخت انسان پیشه‌ها را	وز آن ترکیب کرد اندیشه‌ها را
۵	همه افعال و اقوال مدخر	هویدا گردد اندر روز محشر
۶	چو عریان گردی از پیراهن تن	شود عیب و هنر یکباره روشن
۷	تنت باشد ولیکن بی کدورت	که بنماید از او چون آب، صورت
۸	همه پیدا شود آنجا ضمائر	فرو خوان آیت «تُبَلَى السَّرَائِرُ»
۹	دگر باره به وفقِ عالم خاص	شود اخلاقِ تو اجسامِ اشخاص
۱۰	چنان کز قوت عنصر در اینجا	موالید سه گانه گشت پیدا
۱۱	همه اخلاقِ تو در عالم جان	گهی انوار گردد گاه نیران
۱۲	تعین مرتفع گردد ز هستی	نماند در نظر بالا و پستی
۱۳	نماند مرگِ تن در دارِ حیوان	به یک رنگی برآید قالب و جان
۱۴	بود پا و سر و چشم تو چون دل	شود صافی ز ظلمت، صورتِ گل
۱۵	کند انوار حق بر تو تجلی	ببینی بی جهت حق را تعالی
۱۶	دو عالم را همه بر هم زنی تو	ندانم تا چه مستی‌ها کنی تو
۱۷	«وَسَقْنَهُمْ رَبُّهُمْ» چبود بیندیش	«ظُهُوراً» چیست صافی گشتن از خویش
۱۸	زهی شریّت، زهی لذّت، زهی ذوق	زهی حیرت، زهی دولت، زهی شوق
۱۹	خوشا آن دم که ما بی خویش باشیم	غنی مطلق و درویش باشیم
۲۰	نه دین، نه عقل، نه تقوی، نه ادراک	فتاده مست و حیران بر سر خاک
۲۱	بهشت و حور و خُلد آنجا چه سنجد	که بیگانه در آن خلوت ننگد
۲۲	چو رویت دیدم و خوردم از آن می	ندانم تا چه خواهد شد پس از وی
۲۳	پی هر مستی باشد، خماری	از این اندیشه دل خون گشت، باری

بخش ۴۷ - سوال از کیفیت جدایی میان قدیم و محدث

۱	قدیم و مُحَدَّث از هم چون جدا شد	که این عالم شد، آن دیگر خدا شد
<u>بخش ۴۸ - جواب</u>		
۱	قدیم و مُحَدَّث از هم خود جدا نیست	که از هستی است، باقی دائماً نیست
۲	همه آن است و این مانند عنقا است	جز از حق جمله اسم بی مسماست
۳	عدم موجود گردد، این محال است	وجود از روی هستی لایزال است
۴	نه آن این گردد و نه این شود آن	همه اشکال گردد بر تو آسان
۵	جهان خود جمله امر اعتباری است	چو آن یک نقطه که اندر دُور ساری است
۶	برو یک نقطه آتش بگردان	که بینی دایره از سرعت آن
۷	یکی گر در شمار آید به ناچار	نگردد واحد از اعداد بسیار
۸	حدیث «ما سوی الله» را رها کن	به عقل خویش این را زان جدا کن
۹	چه شک داری در آن کین چون خیال است	که با وحدت دویی عین محال است
۱۰	عدم مانند هستی بود یکتا	همه کثرت ز نسبت گشت پیدا
۱۱	ظهور اختلاف و کثرتِ شان	شده پیدا ز بوقلمون امکان
۱۲	وجود هر یکی چون بود واحد	به وحدانیت حق گشت شاهد

وزن: مفاعیلن مفاعیلن فعولن (هزج مسدس محذوف یا وزن دوبیتی)

 <p>خانقاه خاکسار جلالی مطهری Khaksar Khanqah</p> <p>تنظیم و ارائه: وبسایت خانقاه خاکسار مطهریه</p>	<p>منابع:</p> <p>۱- وبسایت گنجور:</p> <p><u>شیخ محمود شبستری «گلشن راز» بخش ۴۶ - قاعده در بیان معنی حشر</u></p> <p>۲- کتاب گلشن راز، اثر: شیخ محمود شبستری با مقدمه و تصحیح و توضیحات به اهتمام دکتر صمد موحد</p> <p>۳- کتاب شرح گلشن راز، اثر: الهی اردبیلی - مقدمه و تصحیح و تعلیقات: محمدرضا برزگر خالقی، عفت کرباسی</p> <p>۴- کتاب شرح گلشن راز (مفاتیح الاعجاز) اثر: محمد لاهیجی گیلانی، پیش گفتار و ویرایش: دکتر علیقلی محمودی بختیاری</p> <p>۵- وبسایت واژه یاب: https://vajehyab.com</p>
---	---

لغتنامه و شرح:

* مدخّر: ذخیره شده؛ اندوخته؛ پس انداز شده.	* ضَرّ: زیان رساندن؛ گزند رساندن.
* نیران: جهنم، دوزخ، سقر، نار.	* ظُهوراً: بسیار پاک و پاک کننده
* خُلد: بهشت.	* بوقلمون: دیبای روی را گویند و آن جامه ای است که هر لحظه برنگی نماید.
* تُبَلَّى السَّرَائِرُ: «روزی که اسرار نهان انسان آشکار می شود». آیه 9 سوره طارق	
* وَسَقَنَهُمْ رَبُّهُمْ: شراب دهد ایشان را خدای ایشان شرابی پاکیزه.	
* ماسوی الله: هر چه به عنوان «غیر حق» و «ماسوا» باشد، در حقیقت به منزله ی امواجی است در دریای ناآرام، که بی تردید اگر چه موج از آن لحاظ که عرضی است قائم به آب، غیر از آن است، اما به لحاظ وجود و حقیقتش چیزی جز آب نیست.	
*	